

رفاه عمومی با کار و قناعت ملی

گفت‌وگو با محمدجواد مظفر



اشاره: محمدجواد مظفر متولد سال ۱۳۲۹ در شیراز است. از سال ۱۳۴۶ فعالیت‌های سیاسی مذهبی خود را در دبیرستان نمازی شیراز آغاز کرد. در سال ۱۳۴۹ با تشکیل یک گروه مذهبی مخفی، برای مرجعیت امام خمینی بعد از فوت آیت‌الله حکیم، فعالیت کرد و به زندان افتاد. سپس با سازمان مجاهدین خلق پیوند خورد و به شهید محمد اکبری آهنگر وصل شد. سال ۱۳۵۲ در دانشگاه ملی در رشته اقتصاد پذیرفته شد. در اواخر سال ۵۳ در برابر تغییر ایدئولوژی مقاومت کرد و از سازمان جدا شد. پس از آن در انجمن‌های اسلامی دانشجویان فعالیت داشت و در جریان پیروزی انقلاب، عضو کمیته استقبال مرحوم امام بود و یکی از چهار بنیانگذار سپاه انقلاب در استان فارس بوده است. از دیگر مسئولیت‌های اوست: عضو شورای فرماندهی و مسئول آموزش سپاه شیراز، مسئول روابط عمومی شورای انقلاب، معاون مدیر مسئول روزنامه اطلاعات، معاون دانشکده روابط بین‌المللی وزارت امور خارجه و مدیرکل مطبوعات رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد. وی در سال ۱۳۶۸، بیش از سه‌ماه زندان را تحمل کرد و هم‌اکنون مدیر انتشارات گویهری باشد. گفتنی است ایشان مقالات متعددی در روزنامه‌های اصلاح طلب نوشته است.

انتخابات نهمین ریاست جمهوری از این بابت سوال برانگیز بود که با پیش‌بینی‌ها و نظرخواهی‌های علمی برخی مغایرت داشتند. گروهی آن را حدیثاً یک پدیده تشکیلات نوین و برخی یک پدیده طبقاتی و بعضی آن را هدایت سازمان یافته آرا و تحولات تلقی کرده‌اند و برخی این تحولات را پدرفتاری نامیدند و برخی گفتند ترکیبی بود از پدیده تشکیلاتی، طبقاتی و تحلیلی. در وجه طبقاتی، کاخ را در برابر کوخ، ثروت را در

برابر فقره، کهنه را در برابر نو و روحانی را در برابر فیروز روحانی قرار دادند که همراه با شعار مبارزه با فقر و فساد و تمییز مطرح می شد. معمولاً هر کسی این واقعه را از منظر خودش تحلیل می کند و ممکن است به نظر واحدی در این مقطع نرسیم، باید پرونده باز باشد و تحلیل های مستمری در باره این واقعه صورت بگیرد؟

از نگاه من انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری قابل بحث و بررسی های مداوم و مستمر است، یعنی پرونده انتخابات را نمی توان با یک تحلیل محدود و مختصر بست. در حقیقت برای تحلیل این انتخابات نیاز به شتاب زدگی نیست و می توانیم پرتوهایی را بر این اتفاقی که افتاده بیفکنیم. به تدریج، در طی زمان خواهیم دید که لایه های دیگر این واقعه بر ما مکشوف خواهد شد. برای نمونه وقتی صادقانه ببینیم، همان داستان مشنوی مولوی "قبل در خانه تاریک" است. به اعتقاد من، هر کدام از آن سخن ها، پرتویی از حقیقت بود و این نکته مهمی است. به چند نکته اشاره می کنم: آیا در این انتخابات سازمان دهی و پول قابل توجه از منابع خاص نقشی داشته است؟ بله، نقش داشت. آیا همه چیز انتخابات در پرتو این مسئله قابل تحلیل است؟ نه. آیا در این انتخابات، لشکر قرا و طبقات محروم در جامعه نقش جدی بازی کرده اند؟ بله. آیا همه چیز انتخابات این مسئله بود؟ نه. وقتی می بینیم شعار آقای کروبی، هر ایرانی ۵۰ هزار تومان جواب می دهد، می توانیم به سرعت به این نتیجه برسیم که این منظری از گستردگی فقر در جامعه و لبیک به شعارهایی است که مدعی رفع حداقل گوشه ای از این فقر فراگیر است. از سوی دیگر ملاحظه می کنیم که به این پدیده در سراسر ایران پاسخ یکسان داده نشده است و هستند مناطق محروم دیگری که به گونه ای دیگر آرایش یافته اند. برای نمونه دکتر معین در سیستان و بلوچستان یعنی آن استان محروم رأی اول می آورد. بنابراین تا حدی ویژگی نقش جنگ فقر و غنا مخدوش می گردد. با آقای قالیباف در خراسان و آقای لاریجانی که در مازندران رأی اول را دارد. از اینجا نقی به مقوله قومیت ها زده می شود. بنابراین متوجه می شویم قومیت ها در انتخابات نقش بازی کرده اند. پس آیا تعیین کننده قومیت ها بوده اند؟ نه. آیا مؤثر بوده اند؟ آری.

آیا این که اصلاح طلبان در طول هشت سال گذشته نتوانسته اند پاسخ مساعدی به خواسته های مردم بدهند و به نوعی پاس و دل زدگی در جامعه فراهم شده بود، نشان از حقیقتی دارد؟ آری، ولی آیا نتیجه انتخابات نشان می دهد که این دل زدگی فراگیر بوده و نتیجه انتخابات را این دل زدگی رقم زده است؟ جای تأمل دارد، چرا که دکتر معین بیش

از ۴ میلیون رأی می آورد که در مدت کمی این مسئله صورت گرفته است. در واقع بخش عمده رأی آقای هاشمی رفسنجانی متعلق به اقشار روشنفکر و آگاه و تحصیل کرده و یا غیر محروم است. کافی بود. همان طور که آقای کروبی همچنان به نتیجه شعارش آرا معترض است. آقای کروبی ۵۰۰ هزار بیشتر رأی می آورد، شاهد رقابت آقای هاشمی و آقای کروبی در دو دوم بودیم و پیروزی هر کدام از آنها تحلیل ها را متفاوت می کرد. کسانی که انتخابات را تحریم کردند و حاضر به شرکت در انتخابات نبودند، آیا نقش بازی کرده اند و مؤثر بودند؟ آری و آیا همه مسئله همین بود؟ نه. شاید تمام آن کسانی که از روز اول محکم ایستادند و گفتند که ما در انتخابات شرکت نمی کنیم، در انتخابات شرکت می کردند، قاعدتاً به نظر می رسید که آن آرا به دکتر معین تعلق می گرفت. چنانچه دکتر معین هم در مصاحبه اخیر خود به این مسئله اشاره کرده است و ما بیشتر هم بارها گفته بودیم رقیب اصلی دکتر معین، عدم مشارکت است، چرا که اگر مشارکت بالا برود رأی دکتر معین بالا می رود. بنابراین آیا اگر آن کسانی که در دور دوم اجتناب از شرکت کردند و آمدند به آقای هاشمی رأی دادند، از ابتدای کار تحریم نمی کردند و به دکتر معین رأی می دادند، لزوماً نتیجه انتخابات همین می شد که رخ داد؟ نمی دانیم، بنابراین کار ساده ای نیست که نتیجه بگیریم جز این که بگوییم تقدیر این مرحله از تاریخ ایران این بود که این اتفاق روی دهد. شاید با تغییر برخی از پارامترها، وقایع به گونه ای دیگر رقم می خورد و اینجا تحلیلی دیگر را ارائه می دهیم، باید ابعاد و اجزای مسئله را بدون شتاب زدگی ارزیابی کرد، حقیقتاً اگر اطلاعات ما از آنچه که اتفاق افتاده بیشتر می شد و امکان دسترسی به اطلاعات بیشتری پیدا می کردیم، شاید بهتر می توانستیم شرایط خال را تحلیل کنیم. در مقوله سازماندهی و تشکیلات حرف های متعددی زده شده و تقریباً مسائلی آشکار شده است، اما این که چه میزان سازماندهی و تشکیلات و چه میزان این پول های خرج شده تأثیر خود را گذاشته است، به راستی نمی توانیم ارزیابی کنیم. پس می توانیم نتیجه بگیریم که به یک معنا اگر از موضع تک عاملی به آن نگاه کنیم، آیا هیچ کدام از این عوامل، عامل اصلی سرنوشت انتخابات بوده است؟ باید پاسخ منفی به آن بدهیم. آیا هر کدام از اینها تأثیر خاص خودش را داشته است؟ پاسخ مثبت است. هر کدام از اینها تأثیر خودش را داشته است. گفت و گویی با عنوان "دو منفعت، اصلاح طلبان" در ۲۹ تیر ۸۴ در روزنامه شرق داشته ام و دیدگاه های خودم را از منظر سیاسی درباره انتخابات نهم مطرح کرده ام. از آنجا که چشم انداز ایران همیشه تلاش می کند نگاهی دقیق و عمیق به

کسانی که انتخابات را تحریم کردند و حاضر به شرکت در انتخابات نبودند، آیا نقش بازی کرده اند و مؤثر بودند؟ آری و آیا همه مسئله همین بود؟ نه

مباحث داشته باشد و از منظر تاریخی به موضوعات نگاه کند، بنابراین، من خودم را با این روش پستدیده تطبیق می‌دهم. همان‌طور که می‌دانیم آقای احمدی‌نژاد با موضوع طبقاتی وارد صحنه انتخابات شد، شعار اصلی او این بود که معیشت مردم باید تأمین باشد و مردم باید ثروت و امکاناتی داشته باشند که عمدتاً ناشی از فروش نفت ایران است و گفت باید مردم درآمد نفت را در سفره خودشان احساس بکنند و این درآمد در زندگی مردم ملموس بشود و این شعار جذابیت خاصی برای توده‌های مردم داشته است.

من به نکته‌ای اشاره می‌کنم، پیش از ۱۰ سال است که مردم ایران تمایل به آزمون و خطا دارند. به همین دلیل گفته می‌شود که رفتار مردم ایران غیرقابل پیش‌بینی است. در همان قضایای (با روزنامه شرق) به طنز گفتم واقعاً ما باید چه کسی را ببینیم که مردم ایران حماسه نیافرینند و شکست‌آفرین نباشند. این سخن ممکن است باعث دل‌آزرده‌گی خیلی از مردم و خوانندگان و کسانی که اصولاً طرفدار مشی مردم در مقابل حاکمان هستند قرار گیرد، اگر ما تأملی داشته باشیم و به نقد از خود بپردازیم و عاقلانه ببینیم، رفتارمان قابل پیش‌بینی خواهد بود. معمولاً انسان‌ها و در نتیجه جوامعی که عاقلانه حرکت می‌کنند، رفتارشان قابل پیش‌بینی است. انسان‌هایی که در حقیقت احساسات بر عقلشان غلبه دارد، پیش‌بینی‌پذیر نیستند. یک‌بار دیگر مردم ایران در انتخابات نهم نشان دادند که دوباره به آزمون جدیدی پناه بردند. ان‌شاءالله عملکرد آقای احمدی‌نژاد به‌گونه‌ای باشد که نتیجه‌اش

خطا نباشد - یعنی دوباره یک قدم دیگر در جهت یک آزمون دیگر برداشتنند. ظریفی حرف خوبی زد که در آن نکته جالبی نهفته است؛ مردم راه می‌روند و می‌گویند که آقای خاتمی آمد، یکسری شعار داد و حرف زد، ولی عمل نکرد. گرچه ما به این قضاوت اعتقاد نداریم و معتقدیم که صمیمانه و منصفانه نیست. اما می‌گوییم بسیار خوب، شما مردمی که چنین اعتقادی نسبت به خاتمی دارید، دوباره به شخصی پناه می‌برید که او را اصلاً نمی‌شناسید و فقط با شما یکسری حرف و شعار را مطرح نموده است! چگونه رفتار این مردم برایتان قابل توجیه است؟ البته مردم نظرشان این است که "می‌خواهیم ببینیم این دفعه چه می‌شود."

یک فاصله تاریخی دولت - ملت در ایران است که اصولاً ملت خودش را جدا از دولت می‌داند و یک‌جور بدبینی مفرط است که تلاش شد در دوره آقای خاتمی اصلاح شود و ترمیم پیدا بکند و متأسفانه از دور دوم انتخابات آقای خاتمی از سال ۱۳۸۰ به بعد دوباره بخشی از این روحیه بازگشت و فاصله دولت و ملت همچنان ادامه پیدا کرد و

محمول آن این می‌شود که مردم معمولاً سعی می‌کنند از حاکم فرار کنند و به غیر حاکم متوسل بشوند تا ببینند چه خواهد شد؟

آیا این ویژگی مردم، روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران است؟ آیا اجزای انجام گرفته که مردم ایران به ناشناخته بیشتر رأی می‌دهند؟ آیا ممکن است به دلیل دانش طبقاتی باشد؟ مارکسیست‌ها می‌گویند حاکمیت یعنی طبقه و تاریخ به سمت جامعه بی‌طبقه بدون حاکمیت می‌رود و هر حاکمیتی ناپسند است و تاریخ هم نشان داده است که مارکسیست‌ها دولت را کمتر صدق را معادل طبقه می‌دانستند و لذا او را تأیید نمی‌کردند. آیا این احتمال هم هست؟

پزشکی مناسب مطرح کردید. شاید من بتوانم بگویم که اولین نسیم‌های اندیشه و تفکر مارکسیستی که در اوایل قرن بیستم خصوصاً بعد از انقلاب اکتبر وزیدن گرفت، در ایران طرفدارانی پیدا کرد و این مسئله همراه بود با پس‌زمینه تفکر شیعی در ایران و مسئله عدالت‌خواهی عمیق هم‌راه با الگوی علی (ع) و داستان‌ها و اسطوره‌هایی که از رفتار پیامبر در ایران مطرح شد. تفکر حاکم بر جامعه ایران، خیلی ایده‌آل‌گرایانه است و اصولاً مردم ایران یک جور بدبینی بنیادی نسبت به حاکمیت دارند.

من از دو منظر به این پدیده نگاه می‌کنم. یکی از منظر مردم، یعنی می‌خواهم به مردم درباره این انتظار اقتصادی که دارند هشدار بدهم و یکی هم به حکومت و خصوصاً دولت جدید. ما چه در دوران قبل از انقلاب - آن الگوی توسعه‌ای را که شاه دنبال می‌کرد - و چه بعد از پیروزی انقلاب، گرفتار مسائل اولیه انقلاب، مسئله

جنگ و بعد هم ناتوانی مدیریت‌های دولتی بودیم و اصلاً سردرگم بودیم که دنبال چه هستیم، تا زمانی که بحث برنامه پیش آمد و برنامه اول و دوم مطرح شد؛ تا امروز که برنامه سوم و چهارم مطرح شده است. اعتقاد این است که ما راه غلطی را دنبال کردیم و آن این‌که بر مبنای بررسی‌های علمی، مزیت‌هایی نسبی کشورمان را برای الگوی توسعه انتخاب نکردیم و من معتقد هستم که "همه چیز مساوی با هیچ است." وقتی شما همه چیز را با هم خواستید، هیچ چیز به دست نمی‌آورد. به این معنا که اگر از روز اول در الگوی توسعه خودمان می‌آمدیم مزیت‌های نسبی را انتخاب می‌کردیم و در آن مزیت‌های نسبی متمرکز می‌شدیم و سرمایه‌گذاری می‌کردیم و نمی‌خواستیم در همه چیز - به زعم خودمان - خودکفا بشویم و صاحب رأی و نظر و فن بشویم، وضعیت ما بسیار بهتر از الان بود. اگر ما یک ارزیابی دقیق به کشور ایران و وضعیت سرزمینی و موقعیت اقتصادی و اجتماعی و زیرساخت‌ها و منابع نیروی انسانی‌مان می‌کردیم، باید چند عامل را از دیرباز تقویت می‌کردیم: (۱) صنعت نفت و کلیه صنایع

ما پیشتر هم بارها گفته بودیم

رفیق اصلی دکتر همین،

عدم مشارکت است،

چرا که

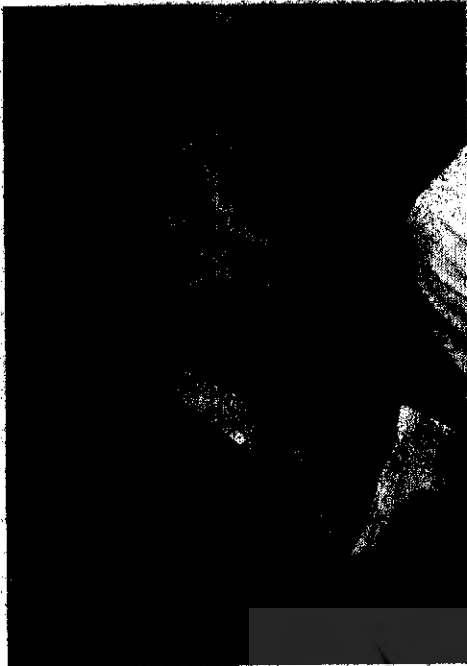
اگر مشارکت بالا برود

آزای دکتر همین

بالا می‌رود

پیرزده شهریور ۱۳۸۳

لیدر ایران



وابسته به نفت و گاز باشد در اولویت ما قرار می‌گیرد. در گذشته و گاز یکی از مزیت‌های نسبی کشورمان است. ۲۲ کشاورزی و صنایع وابسته به کشاورزی، ایران از نظر آب و هوا سرزده است. است مانند چین و آمریکا که چهار فصل دارد. آن تجربه تاریخی کشاورزی در ایران این مزیت را برای کشور روشن می‌کند که کشاورزی و دامپروری و گلخانه‌های وابسته آن اولویت دوم ما باشد. ۳) از دیرباز ایرانیان با تجربه و در حقیقت ناسزاگویی و بدگویی نسبت به مغزبه تجاری و بازرگانی یک فکر انحرافی بوده است و یکی از کارهای اساسی که باید به آن اولویت داده می‌شود جزء مزیت‌های نسبی ما بود، مسئله تجارت است. ایران موقعیتی در منطقه داشت که می‌توانست به صورت قطب تجاری منطقه تلقی شود. جاده ابریشم، خود را نشان دهد این است که در روزگاری که جوامع بشری طبیعی‌تر از شرایط کنونی می‌زیستند، این رشته در کشور ما تقویت می‌شد و می‌پذیرفتم که این یک مزیت نسبی برای این سرزمین است. ۴) مسئله ترانزیت و راه است. ما باید شبکه ترانزیت و راه را در ایران اولویت می‌دهیم و سرمایه‌گذاری دو دهه را روی گسترش ترانزیت و راه می‌گذاشتیم. با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران که نقطه پیوند شرق و غرب در عالم است و چهارراه دنیا تلقی می‌شود، چنانچه ما این مقوله را با شریان‌های حیاتی خودمان به صورت جدی تقویت می‌کردیم، موقعیت بسیار خوب جزء مزیت نسبی ما می‌شد. ۵) به لطف خداوند، ما یکی از پنج قطب باستانی جهان هستیم. بنابراین از موقعیت برجسته‌ای به لحاظ توریسم و

جهانگردی برخورداریم. خصلت نیروی کار ایرانی با مقوله جهانگردی سازگاری دارد و هزاران شغل وابسته به صنعت توریسم - که منبع اصلی درآمد بسیاری از کشورهاست - می‌توان ایجاد کرد و می‌توان پول و درآمد اوقات فراغت کشورهای بزرگ و ثروتمند را به صنعت گردشگری ایران جذب کرد. ما باید این صنعت را تقویت می‌کردیم. به این پنج نکته دقت کنید. اگر دولت‌ها و حکومت‌ها این مسئله را فهم می‌کردند و تمام نیرو و سرمایه‌شان را حتی نظام آموزشی، نظام مهارت آموزی، رشته‌های دانشگاهی ما، بر روی این پنج مقوله متمرکز می‌شد و از این فعالیتات که ما در تلویزیون‌سازی و در اتومبیل‌سازی و... هم باید خودکفا شویم دست برمی‌داشتیم، بدون تردید، نتیجه این می‌شد که ما امروز یک کشور موفق و سربلند بودیم و می‌توانستیم در صحنه جهانی حرفی برای گفتن داشته باشیم. به راستی چرا ایران در یک محصول هم در سراسر جهان نمی‌تواند حرف اول را بزند. بارها گفته‌ام که سالیان سال است زنان ما چادر مشکی به سر می‌کنند، قاعدتاً باید صنایع نساجی ما به

سختی می‌رفت که امروز در دنیا بگویند. اگر پارچه مشکی می‌خواهند در ایران تولید می‌شود. در حالی که هرچه چادر مشکی سرزن ایرانی است، تولید ژاپن یا متعلق به کشورهای دیگر است که تازه وارد این عرصه شده‌اند، چرا ما نتوانستیم در یکی از این موارد حرف اول را بزنیم؟ برای این که ما در الگوی توسعه سردرگم بودیم. نمی‌دانیم دنبال چه هستیم و چه می‌خواهیم؟ اگر برنامه‌ریزان اقتصادی ما و دولت باز هم به دنبال این اندیشه‌های انحرافی بروند و سر نخ قضیه را دنبال نکنند، باز دوباره ما کم و بیش در جهان کنونی که کشورها با سرعت و شتاب غیرقابل باوری در حال پیشرفت و توسعه است دست و پا خواهیم زد. نکته دیگر این که: من در مقاله‌ها و دو مصاحبه‌های مختلف گفته‌ام، یک اتفاق عجیب بعد از جنگ ایران و عراق افتاد که منشأ یک انحراف بزرگ در ایران شد و آن این که جامعه - بعد از یک جنگ فراگیر و طولانی که از جنگ جهانی دوم هم طولانی‌تر بود - نباید و به رفاه دعوت بشود، کشورهای پیشرفته با دو برابر دستاوردی کار ملی و قناعت ملی به توسعه رسیدند و متأسفانه در جامعه ایران این روند به اشتباه برگزیده شد و بعد از جنگ، مردم به رفاه دعوت شدند. من معتقدم واضح این دعوت، نظر خیرخواهانه داشته است و تلفی آقای هاشمی رفسنجانی این بود که مردم رنج کشیدند، واقعا کم‌ترشان زیر بار جنگ خم شده است و اکنون نیاز به شادابی دارند. من این

آقای احمدی نژاد با موضع طبقاتی وارد صحنه انتخابات شد، شعار اصلی او این بود که معیشت مردم باید تأمین باشد و مردم باید ثروت و امکاناتی داشته باشند که عمدتاً ناشی از فروش نفت ایران است و گفت باید مردم درآمد نفت را در سفره خودشان احساس بکنند و این درآمد در زندگی مردم ملموس بشود و این شعار جذابیت خاصی برای توده‌های مردم داشته است

شهرت و شهرت
۱۳۸۲
مردمان



در حالی که مردم باید به رستاخیزی از کار ملی و قناعت ملی دعوت می شدند. در اینجا یک انتقاد دو جانبه هم به حکومت و هم به مردم دارم. درست است که این شعار از جانب حکومت بیان شد اما این تمایل و گرایش تاریخی ملت ایران هم هست. در حقیقت شاید ما تفاوت های روان شناختی اساسی با مردم شرق آسیا داریم، یعنی خیلی نمی توان به این اندیشید که آیا می شد مردم ایران را بعد از یک جنگ فراگیر، باز به دو دهه کار سخت و توانفرسا و قناعت دائمی دعوت کرد؟ نمی دانم، نسبت به این قضیه تردید دارم. این اتفاق افتاده است و این وضعیتی است که ما امروز در آن قرار داریم و با آن درگیریم. در انتخابات شعاری مطرح شد که مردم باید پول نفت را در سفره شان حس کنند و عدالت برقرار شود و مردم از درآمدشان برخوردار باشند. به اعتقاد من این شعار هیچ تفاوتی با شعارهای قبلی ندارد. هر چند که کسانی مثل آقای احمد توکلی ادعا می کنند ما می خواهیم خرابی های ۱۶ سال گذشته را بازسازی کنیم. آقای احمد توکلی می گفت من همه اصرارم بر این است که باید در این انتخابات از کسی که اقبال بیشتری در جبهه اصول گرایان دارد حمایت کرد؛ بنابراین دور اول ایشان از مدافعان آقای قالیباف بودند، زیرا به قول خودشان نمی خواستند اتفاقاتی که در ۱۶ سال گذشته افتاده دوباره تکرار شود. در حالی که شنیدیم باز گفتند ای مردم پول و ثروتی در جایی هست و عده ای نمی گذارند به شما بدهند و ما می خواهیم آن را دو دستی تقدیم شما بکنیم. این دعوت و این شعار، بحران آفرین و خطرناک است و دنباله همان دعوت به رفاه و دورافتادن از عواملی است که سبب توسعه و پیشرفت کشور ما شده است.

مسئله را قبول دارم اما هم مردم و هم آقای هاشمی و تیم ایشان در این مورد اشتباه کردند. در دهه ۷۰، الگوی مصرف چنان جهشی پیدا کرد که دیگر قابل کنترل برای حکومت و دولت نبود و به جایی رسید که دولت ناگزیر شد تمامی سازمان های دولتی را کاسب کند. و این مسئله غیر از اقتصاد دولتی است. و به این چیزی که می گویم اعتقاد دارم که برای اولین بار در تاریخ ایران اتفاق افتاد که یک وزارت خانه وارد کار کاسب و درآمدزایی شد. برای نمونه فلان وزارت خانه برای تأمین بخشی از منابع مورد نیازش، وارد کننده گوشت شد و... بنابراین چنان ارتقای سطح الگوی مصرف به شتاب گرفت که قابل کنترل نبود. در حقیقت اقتصاد ایران به گونه ای غیر قابل مهار بود و حتی وضعیت بازار ارز و دلار هم به گونه ای بود که مردم در بانک ها صف می کشیدند، دلار دولتی می خریدند و در بازار آزاد می فروختند.

در اوایل ریاست جمهوری آقای خاتمی، کنفرانس سرمایه گذاری در انگلستان تشکیل شد و رئیس این کنفرانس، همه سرمایه گذاران دنیا را دعوت کرد به این که در ایران سرمایه گذاری کنند و استدلالش هم این بود که ایران دومین تولید کننده گاز، چهارمین تولید کننده نفت دنیا می باشد و پنجمین رتبه در معادن دنیا را داراست و از همه مهمتر ۲۰ میلیون جمعیت با الگوی مصرف دارد و این الگوی مصرف است که ثبات را برای سرمایه گذاری تأمین می کند.

نکته بسیار جالبی است. بعد از آن اشتباه انتخاب خلط الگوی توسعه، اشتباه دیگر همان طور که در پیشتر هم اشاره شد، دعوت مردم بعد از یک جنگ ویرانگر، به رفاه بود.

کشورهای پیشرفته با دنبال رستاخیزی کار ملی و قناعت ملی به توسعه رسیدند و متأسفانه در جامعه ایران این روند به اشتباه برگزیده شد و بعد از جنگ، مردم به رفاه دعوت شدند

در انتخابات اخیر، آقای هاشمی مواضع خود را در صداوسیما مطرح می کرد که همان چشم انداز ۲۰ ساله است و شعار هر نفر ۱۲۰ هزار تومان را داد، اما چطور شد که طبقات محروم به این مسئله اقبالی نشان ندادند؟

این مسئله روشن است. مردم محروم چگونه بدبینی به آقای هاشمی و خاندان آقای هاشمی داشته اند و معتقدند این شعار، شعار انتخاباتی است و قصد خوری در آن نیست؛ این که توده های مردم نسبت به این شعار بدبین بودند، حتی گفت به همه مردم ۱۰ میلیون تومان سهام واگذار می کند بدون این که پولی بپردازند. ولی این مسئله هم نتوانست جدایی لازم را داشته باشد. البته موضوع سازمان دهی و تشکیلات هم نباید فراموش شود. در ابتدای بحث، عرض کردم که همه این عوامل دست به دست هم داده اند تا یک دفعه به یک تحلیل صرفاً اجتماعی و جامعه شناسی تن ندهیم و دخالت یک متفکر بیرونی در بازی دموکراسی را فراموش نکنیم و این که این متفکر شرایط و بازی را به گونه ای برهم زده است!

شعار آقای کروبی که ۵۰ هزار تومان بود، چگونه به آن اعتماد کردند؟ آیا به صداقت، مبارزات، صراحت و رک گویی و یا به موضع وی درباره هاشم آفاجری و به پیگیری های او اعتماد کردند؟

بلکه آقای کروبی در طول این هشت سال نشان داده بود که شجاعت های ویژه ای از خودش بروز داده و تقریباً زبانزد مردم عادی تا فرهیختگان جامعه بود که آقای کروبی خیلی خوب و به موقع نسبت به مسائل برخورد نشان می دهد و خیلی شجاعانه در صحنه حاضر می شود. تردیدهایی درباره پیشنهاد ۵۰ هزار تومانی آقای کروبی شد که آقای کروبی آمد و تکرار کرد که خیر من درست گفتم و اشتباه نکردم و این کار را خواهم کرد و فکر آن هم شده و منبع آن هم معین است. شمار قابل توجهی از اساتید دانشگاه هم آن را تأیید کردند. برای نمونه آقای دکتر صحراییان به صراحت از ایشان و طرزحشان حمایت کردند و گفتند که آقای کروبی درست می گوید و برای اولین بار در تاریخ ایران کسی خواسته پول ملت را به خود ملت برگرداند. حرف من این است که شعار آقای احمدی نژاد نیز متضمن همین نکته است. نکته ای دیگر این که قبل از انقلاب تلقی ما این بود که دست اندرکاران رژیم شاه، از صدر تا ذیل از صبح تا

شب مشغول چپاول، فساد اخلاقی، خیانت به کشور، خوشگذرانی و خوردن و بردن هستند، بنابراین اگر این مجموعه رژیم را سرنگون و بکنار کنیم و آدم های خوب را به جای آنها بگذاریم، وضع درست خواهد شد. در این تفکر دو توهم وجود داشت؛ یک توهم این بود، حالا که سال ها می گذرد و برنامه ریزی ها، طراحی ها و وقایع داخل سیستم را در رژیم شاه ارزیابی می کنیم، به نتیجه می رسیم که همه دست اندرکاران رژیم شاه، خائن نبودند و همه نمی بردند و نمی خوردند و بسیاری از آن مجموعه هم کارهایی طاققت فرسا می کردند و حتی عده ای با شانزده ساعت کار برای پیشرفت و توسعه ایران برنامه ریزی می کردند و همه غارتگر و فاسد الاخلاق و جنایتکار

نبودند. البته در آن زمان امکان نداشت کسی بتواند تفکر امروز را در مغز ما وارد کند، تا آنجا که در اوایل انقلاب، افراط کاری هایی در تصفیه المراد شد و زده های بسیار پائین که هیچ گناه و خطایی نداشتند از کار برکنار شدند. به قول محسن مخملباف گناهشان این بود که سن آنها بیشتر از ما بود و اسنال از ما زودتر برسرکار رفته بودند و مثل ما هنوز دانشجو نبودند و به صرف این که این آقایان مشغول به کار هستند، محکوم به این بودند که باید تصفیه شوند و کنار بروند، با اتهام این که طاغوتی هستند. توهم دیگر این که ممکن است آدمی واقعاً غریب باشد ولی اصلاً نتواند حتی یک اتاق کار را اداره کند و با آن شیوه های طنز آمیزی که طنزی تلخ هم بود پست ها و مقام هایی در اوایل انقلاب واگذار شد که فلان آدم در حداقل توان به استانداری و به وزارت و معاونت وزارت و رئیس سازمان های بزرگ در کشور منصوب شود و حداقل تجربه را هم در این زمینه نداشته باشد و نتیجه چنین انتصابات باعث شد که سازمان اداری و اجتماعی کشور به هم بریزد و مدیریت ها آفت کند و کشور خسارت های جدی ببیند تا این که خیلی آدم ها تا یک مرحله ای خوب هستند که هنوز دستشان به جایی نرسیده است و آزمایش نشده اند و مژه امکانات، زانث، روابط دولتی، اتومبیل دولتی، مستخدم و برو و بیبا را نجشیده اند و هنوز نمی دانند که اختیار میبازدها پول را داشتن یعنی چه؟ آهسته آهسته این آدم های خوب به آدم های بد تبدیل می شوند و برای نمونه شما فرض کنید یک آدم، معطل هزار تومان به معنای واقعی آن است. یعنی اگر ۲۰۰۰ تومان به او بدهیم خیلی شاد می شود، اگر شما ۲۰ میلیون تومان دست این آدم بدهید، سازمان روانی این آدم به هم می ریزد و فردا صبح ۵۰۰ هزار تومان تخمه، یک میلیون تومان بادکنک و ۱۰۰ هزار تومان آب نبات کشی می خورد، برای این که ساختار روانی این آدم برای بیست میلیون تومان ساخته نشده است. درست همین بلا را ما بر سر یک عده تازه به دوران رسیده در اوایل انقلاب آوردیم که اصلاً آنها برای این مناصب ساخته نشده بودند و ما شاهد خسارت های فراوانی بر کشور شدیم. خیرت آور است که بعد از گذشت بیش از ربع قرن از انقلاب در ذهن عده ای از محافظه کاران این پندار نقش می بندد که عده ای می آیند تا کاری بکنند کارشان، البته من حساب آن کسانی که مغرضانه و خود را آماده بردن و خوردن کردند جدا کرده ام. من به آدم های صادق فکر می کنم؛

آنهايي که تصور می کنند که یک عده غرب زده خودباخته روشنفکر اتو کشیده در این سال ها نمی گذارند به معنای واقعی اسلام را اجرا بکنند و به زعم خودشان پیاده کنند و حقوق و ثروت ملت را به آنها بپردازند و عدالت برقرار بکنند. به نظر من این دیدگاه یک توهم بزرگ است. نه چنین چیزی وجود خارجی دارد، نه کسانی در جنبه اصلاح طلبان و با روشنفکران و با تکنوکرات هایی که در این سال ها کم و بیش کشور را اداره کرده اند، چنین مواضعی دارند. آنها دو راه بیشتر ندارند؛ یا آقای احمدی نژاد و تیم او می آیند و با واقعیت ها برخورد می کند؛ یا قانون، برنامه توسعه چهارم و چشم انداز بیست ساله که

در دهه ۲۰، الگوی مصرف چنان جهشی پیدا کرده که دیگر قابل کنترل برای حکومت و دولت نبود و به جایی رسید که دولت ناگزیر شد تمامی سازمان های دولتی را کاسپ کند

مورد تأیید جدی رهبری است - و نیز با بودجه جاری که ۷۰ درصد بودجه کشور را می بلعد روبه‌رو می‌شوند، بنابراین می‌بیند که با همین ساختار با برخی از ابتکارات - گاه غلط و گاه هم ابتکارات پیشرو - کشور را به پیش می‌برند، در این وضعیت آن اتفاقی که به مردم وعده دادند قطعاً رخ نخواهد داد و از سال آینده نارضایتی‌ها خودش را در جامعه بروز می‌دهد. مردم ایران در ابتدا به هر مسئله‌ای بدبینانه نگاه می‌کنند و شروع به حرف و حدیث‌هایی می‌کنند که اینها هم مثل قبلی‌ها بودند و اینها هم دروغ می‌گویند و دارند می‌برند و می‌خورند و مردم هم برای آنها هیچ اهمیتی ندارند. راه دیگری که ممکن است در پیش بگیرند این است که بخواهند دست به تغییر چنین ترکیبی بزنند و واقعیت این ترکیب را نادیده بگیرند. از نگاه من با وجود مجلس و دولت و قانون و برنامه چهارم و چشم‌انداز ۲۰ ساله و... نشدنی است و نمی‌دانم که چه کار خواهند کرد. اگر به فرض آمدند و ناگهان یکباره دست به اقتصاد پوپولیستی و توده‌وار زدند، با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند. به خاطر می‌آید که هویدا بعد از گران شدن نفت گفت هر کسی که نمی‌تواند وضعیت رفاها ما را ببیند، هرکاری دلش می‌خواهد بکند، پول داریم و خرج می‌کنیم، در نتیجه، سازمان اجتماعی ایران در سال ۱۳۵۳ به هم ریخت و از درون این اتفاق بود که بخشی از زمینه‌های انقلاب سال ۱۳۵۷ را فراهم آورد. به اعتقاد من اشتباه است اگر آقایان پول‌هایی را به‌گونه‌ای توده‌وار و با شیوه‌های هیبتی خرج کنند. بعضی‌ها فکر می‌کنند کشور، یک هیبت بزرگ است، اگر به شیوه اقتصاد چلو قهوه‌ای بخواهند مشکل کشور را حل کنند، بدون تردید سازمان اجتماعی را به هم خواهند ریخت و اتفاقاتی در کشور می‌افتد که اتفاقاً زبان آن را طبقات محروم خواهند دید. بعد از گذشت مدتی بیکاری و نارضایتی‌ها افزون خواهد شد و علاوه بر این، از روند توسعه ۱۶ ساله که مورد انتقاد هم هست محروم می‌شویم. در این ۱۶ سال زیرساخت‌هایی در کشور ساخته شده است؛ چنانچه این زیرساخت‌ها مستحکم‌تر بشود، به اشتغال‌زایی و افزایش سطح درآمدی کشور می‌انجامد و همه از آن برخوردار خواهند شد و چنانچه این بودجه‌ها در کارهایی استفاده شود که نتیجه آن خوردن، مصرف‌کردن و کار نکردن است، خطری ایجاد می‌شود که شعار اقتصادی دولت جدید هم بر سر راه دارد. بویژه بارها خودشان و دیگر وابستگان و جریان محافظه‌کار اعلام کردند که همه اجزای حکومت با هم سازگاری دارند و هماهنگ هستند و هیچ بهانه‌ای برای خدمت نکردن وجود ندارد، بنابراین سطح انتظارات مردم را برای رفع مشکلات معیشتی بالا برده‌اند. چگونه می‌خواهند پاسخگوی این وضعیت باشند؟ آینده نشان می‌دهد. من شخصاً خوش‌بین نیستم و نگران هستم. دولت نمی‌تواند از پس این مشکلات برآید و من این موضوع را از منظر مخالف نمی‌گویم و بارها گفته‌ام که بنده نه دارای پستی و مقامی در این دوران بوده‌ام که دلگیر باشم و الان پست و مقام خود را از

دست داده‌باشم و نه قرار بوده است که در شرایط دیگری غیر از آمدن آقای احمدی‌نژاد به بنده پست و مقامی پیشنهاد بشود، بلکه بنده شهروندی هستم که اگر این دولت بتواند حرکت‌های رفاهی بکند، من هم به‌عنوان یک شهروند از آن برخوردار خواهم شد. ما با کسی نه برادرخواندگی تاریخی داریم و نه دشمنی تاریخی. ما حاضریم مدافع کسی باشیم که بدانیم برای ملت کاری می‌کند، اما به شدت نگرانم زیرا بنیادهای تئوریک شعارهای مطرح‌شده را خطا می‌دانم.

آنچه من در سخن شما دریافتم این بود که عمدتاً روی الگوی مصرف قبل و بعد از انقلاب و بخصوص پایان جنگ دست گذاشته‌اید و معتقدید روند کنونی هم ادامه همان روند است. بنابراین تغییر چشمگیری پیش نخواهد آمد، حال این سوال پیش می‌آید که "چگونه با این روند برخورد کنیم؟" شاید انحرافی در فهم ما از اسلام وجود داشته باشد. در صدر اسلام هر که ایمانش بیشتر بود، خطر بیشتری را تقبل می‌کرد و ایثار بیشتری می‌کرد. اما حالا برعکس شده، هر کس به ظاهر مؤمن‌تر است، امتیازات اقتصادی بیشتری نصیبش می‌شود.

بله، مسلم است که آلودگی به دنیا و فراموش کردن سرخ قضا با این مسائل را در پی دارد. در اوایل انقلاب، بنده مسئول روابط عمومی شورای انقلاب بودم. در دبیرخانه شورا، روش پرداخت حقوق را طراحی کردم و مطرح کردم که دلیلی ندارد که چون فلانی رئیس دبیرخانه است و یا بنده رئیس روابط عمومی هستم و آن دیگری مستخدم است، میزان حقوق ما رتبه‌بندی شود، بلکه باید ببینیم چه کسی زن و بچه دارد و چه کسی اجاره‌خانه می‌دهد و براساس نیازها حقوق بدهیم. در این طراحی، حقوق رئیس دبیرخانه، دوستان آقای سیدهمایون امیرخلیلی، که مجرد بود ۲۰۰۰ تومان شد و حقوق مستخدم ۷۰۰۰ تومان شد. این طراحی آن قدر جذابیت داشت که یک روز آقای دکتر حبیبی که سخنگوی شورای انقلاب و همزمان وزیر علوم بود، در جمع خبرنگاران به من گفت ماجرای این سیستم پرداخت حقوق چگونه بود؟ من گفتم شما از کجا می‌دانید؟

گفت امروز دکتر بهشتی در جلسه رؤسای دانشگاه‌های سراسر کشور گفتند که انقلاب این‌گونه تحول ایجاد می‌کند، جوانان عضو دبیرخانه شورای انقلاب چنین طراحی کردند. می‌خواهم بگویم ما از کجا به کجا آمدیم و چه تفکر و اندیشه‌ای داشتیم. البته اندیشه ما هم آن زمان افراطی بود و با واقعیات دنیای امروز سازگاری نداشت. اما می‌خواهم بگویم نگاه‌ها به بهره‌مندی از مواهب و امکانات تفاوت اساسی کرده. بنابراین به نظر می‌رسد در مبارزه قدرت بیشتر دعوا این است که تو نباشی تا من باشم، تا این‌که بخواهند الگوی توسعه را برپایه نیازهای واقعی کشور در موقعیت کنونی جهان اصلاح کنند. □

ما با کسی نه برادر خواندگی
تاریخی داریم و نه دشمنی
تاریخی. ما حاضریم مدافع کسی
باشیم که بدانیم برای ملت کاری
می‌کند، اما به شدت نگرانم زیرا
بنیادهای تئوریک شعارهای
مطرح‌شده را خطا می‌دانم

مهرماه ۱۳۸۴

مهرماه ۱۳۸۴